

میرهایشی زینت

کتابی با عنوان «چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷، جلد اول» توسط شخصی به نام محمود نادری گردآوری و "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" در بهار سال ۱۳۸۷ آنرا منتشر کرده است. این موسسه در گذشته نیز کتابهایی در مورد سایر نیروهای سیاسی منتشر کرده است.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی یک پایگاه اینترنتی با همین نام دارد و در دومین جشنواره «رسانه های دیجیتال» (از اول تا ۱۰ آبان) سال جاری، نیز شرکت کرده است. دبیر این جشنواره نقش سایت این موسسه را «تاثیرگذار در تبیین تاریخ معاصر ایران از طریق انتشار مقاله، سند و عکس» می داند.

از سال ۱۳۷۱، عبدالله شهبازی در تاسیس موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی نقش زیادی داشته است. بنا به نوشته همین سایت: «عبدالله شهبازی در سال ۱۳۷۴، در تجدید سازمان مرکز اسناد بنیاد مستضعفان و جانبازان به عنوان موسسه تخصصی مطالعات تاریخ معاصر ایران نقش فعال ایفا نموده است.»

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی یک پایگاه اینترنتی دیگر نیز دارد به نام «دوران، مجله الکترونیکی تاریخ معاصر». مطلبی با عنوان تاریخ نگاری انقلاب اسلامی به قلم مسعود رضایی شریف آبادی در سایت «دوران» در ستون «سخن نخست» درج شده است. «سخن نخست» در زمستان ۱۳۸۶ نوشته شده و در آن آمده است که: «اگر بپذیریم «گذشته چراغ راه آینده است»، قبل از هر مساله دیگری، باید به این بیندیشیم که ملتها بر اساس تصویری که از «گذشته» به آنها منتقل شده است، به تجزیه و تحلیل مسائل می پردازند و دست به انتخاب مسیر می زنند. معنای دیگر این سخن، آن است که برای رهنمون ساختن جامعه به سمت و سوی خاص، می توان چنان تصویری از گذشته در پیش رویش قرار داد که احتمال برگزیدن آن راه و رسم خاص به شدت در آن جامعه افزایش یابد. این اصل، زیر بنای حرکتها گسترده ای در عرصه تاریخنگاری به شمار می آید.»

رژیم استبدادی - مذهبی حاکم بر ایران همانگونه که می خواهد انسانها را در قالب الگوهای خود تعریف کند، با تاریخ مردم هم چنین رفتاری می کند. این پدیدهی

عجیبی نیست. به همین دلیل دیکتاتورها و مستبدها، برای منحرف ساختن و مخدوش کردن ذهن جوانانی که برای شناختن و دست یازی به راهکارهای مبارزه، به دنبال شناخت نسلهای پیش از خود هستند تا بتوانند هویت خود را در مبارزه امروز عینیت ببخشند، دست به تحریف تاریخ می زنند.

نویسنده «سخن نخست» سایت دوران در ادامه تاکید می کند که «نباید از یک مساله حیاتی غافل شد و آن «تاریخ نگاری انقلاب اسلامی» است. از آن جایی که ساختار ولایت فقیه، رژیم توتالیتر است، همه چیز را در انحصار خود می خواهد. حتما مبارزه با رژیم پهلوی که دستاورد آن انقلاب ضد سلطنتی بود را در انحصار خود می داند. به همین دلیل تلاش می کند تاریخ را آن طور بنویسد و آنچه ثابت کند که انگار کس دیگری وجود نداشته و اگر هم بوده، عده ای گانگستر، وابسته و توطئهگر بوده اند. «تاریخ نگاری انقلاب اسلامی» وارونه جلوه دادن آرمانها و تلاشهای قهرمانانهی کسانی است که برای تغییر شرایط و رهایی مردم، بدون اعتقاد به «بهشت» و «جوریان بهشتی» جانشان را فدا کردند. پس باید ارزشهایی که این نسل از خود بر جای گذاشت را از تاریخ مبارزه حذف کرد تا دیگر کسی این راه را «برنگزیند». نویسنده «سخن نخست» برای تشویق به این گونه «تاریخ نگاری» می نویسد: «جریانهایی وابسته به تفکرات چپ مارکسیستی، باستان گرایی، قومیت گرایی و غرب گرایی نیز در عرصه تاریخنگاری کاملا فعالند.» و ادامه می دهد: «به عنوان نمونه انبوهی از خاطرات شخصیتها مختلف در داخل و خارج از کشور تهیه، تدوین و منتشر شده است که نگاه غیر نقادانه به آنها، می تواند موجب شکل گیری تصاویر غیر واقعی در ذهن مخاطبان گردد.»

نویسندگان این موسسه آن طور که در پایگاه اینترنتی آن آمده است: عبدالله شهبازی، هدایت الله بهبودی کلهری، محمد نقی تقی پور، مظفر شاهدی، سید مصطفی تقوی مقدم، مهدی صلاح و سید علی علوی معرفی شده اند. اسم محمود نادری در بین نویسندگان موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی نیست. در جستجوی اینترنتی هم هیچ مطلبی که نویسنده آن محمود نادری باشد، پیدا نمی شود. بنابراین محمود نادری یا یک اسم مستعار است و یا این کتاب اولین نوشته اوست که دومی بسیار بعید است. بررسی پایگاههای اینترنتی وابسته به وزارت اطلاعات در رابطه با «تاریخ نگاری» نشان می دهد که تعداد دیگری از این گونه موسسات وجود دارند که به تحریف تاریخ سازمانهای سیاسی فعال در رژیم گذشته می پردازند.

سنگ پایه کتاب «چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷- جلد اول) بر کتاب «نهضت امام خمینی» نوشته سید حمید روحانی (زیارتی)، «شورشیان آرمانخواه» نوشته مازیار بهروز و... استوار است.

اگر به مجموعه کتابها و نوع مطالب موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی دقت کنیم به این نتیجه می رسیم که کتاب چریکهای فدایی خلق.... تحریف تاریخ به سبک وزارت اطلاعات برای تحقق بخشیدن به اهداف جمهوری اسلامی است. از همین منظر در این کتاب به زحمت می توان از فضای شکنجه گاههای آن زمان مطلع شد. حتما جان باختن رفقا در زیر شکنجه را اینگونه گزارش می دهد: «حالشان بد شد و به بیمارستان برده شدند اما درمان موثر واقع نشد و مردند.»

برای مردمی که روزمره درگیر با سیستم سرکوبگری هستند و اگر پایشان به بیدادگاههای رژیم بیفتد برای آنها پرونده های «اخلاقی» از کشورهای وزارت اطلاعات بیرون می آید، کتاب «چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷» از نوع همین «پرونده سازها» است. یکی از شیوه های وزارت اطلاعات در زندانهایش که با ساواک متفاوت است، این است که فرد دستگیر شده فقط برای دادن اطلاعات شکنجه نمی شود. بلکه همراه با شکنجه برای گرفتن اطلاعات، روح او را به زنجیر می کشند تا از او فرد دیگری بسازند. یعنی می خواهند او را از هویت خود جدا کنند و هویتی دیگر به او بدهند. به همین دلیل «سیستم تواب سازی» که بسا جنایتبارتر از شکنجه کردن برای اطلاعات است توسط رژیم حاکم به کار رفته است. نویسنده این کتاب چون به رفقای رزمنده ما که طی آن سالها مبارزه کردند دسترسی ندارد با تاریخ جنبش فدایی چنین رفتاری می کند.

نویسنده کتاب، بازماندگان جنبش فدایی را به جدال می کشاند. طبق شیوه همیشگی وزارت اطلاعات با بازی میان شکافی که در بین فعالان سیاسی پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ به وجود آمده، آنها را به رو کردن ناگفته ها تشویق می کند. تا بتواند ناگفته هایی که خود ساخته و پرداخته است را واقعی جلوه دهد.

در صفحه ۶۴۶ کتاب در رابطه با نسبت دادن قتل فرزندان مادر شایگان در حمله ساواک به یکی از پایگاههای چریکهای فدایی خلق می نویسد: «حمید اشرف شجاعت آن را نداشت که با روایت صادقانه ی این واقعه در جزوه «پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران» این جنایت را به نام خود ثبت کند؛ اما اینک همه کسانی که او را «رفیق کبیر» می دانند باید شهامت آن را داشته باشند تا بدون لاپوشانی و توجیه، به نقد این روش بپردازند و از نهادینه شدن چنین جنایتهایی به نام انقلابی گری جلوگیری کنند.» با توجه به این که

پاسخ به این دروغ آشکار را رفیق فاطمه سعیدی (مادر شایگان) در یک «نامه سرگشاده به خلقهای ایران به تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۸۷» (۱ نوامبر ۲۰۰۸) به زیبایی بیان کرده است، نیازی به پرداختن بیشتر به آن نیست. هر کسی میتواند ببیند که نویسنده طوری در این مورد صحبت میکند که گویا وی در آنجا حضور داشته و شاهد ماجرای درگیری بوده است. جمله نویسنده در رابطه با این موضوع پر معنا و هدفدار است. او از «نهادینه» شدن صحبت میکند. در این جمله می توان چشم انداز حرکت جمهوری اسلامی را برای این گونه تاریخ نگاری به تصویر کشید و خاطر نشان ساخت که پس برای «نهادینه» نشدن این شیوه تاریخ سازی است که پاسخ به این کتاب، اهمیت پیدا می کند.

پاسخ به این کتاب فقط وظیفه کسانی نیست که روزی دستی در آتش داشتند. همه کسانی که ارزشها و دستاوردهای این جنبش را دیده اند باید این تحریف آشکار تاریخ را محکوم کنند. به خصوص موارد برجستهای در این کتاب وجود دارند که باعث میشوند برخورد به آن به یکی از وظایف مهم همه وجدانهای بیدار و مدافعان حقوق بشر تبدیل شود. بعضی از این موارد را میتوان برشمرد.

۱- استفاده از برگه های بازجویی، که در شرایط شکنجه و به کاربردن شیوه های مختلف غیر انسانی از زندانی گرفته شده، غیر قابل قبول اعلام شود.

۲- در این کتاب به شیوه مبتذل برای برخی از فعالان جنبش بازجوییهای ساخته شده که مربوط به زندگی خصوصی آنان است. دخالت وزارت اطلاعات و ساواک در امور خصوصی مردم باید محکوم شود.

۳- از آنجایی که از برگه های بازجویی بعضی از زندانیان علیه دیگری استفاده شده است و این افراد زنده نیستند تا از حقوق خود دفاع کنند؛ و نیز این موارد ربطی به تاریخ جنبش ندارد، ضروری است که مدافعان حقوق بشر این شیوه را محکوم کنند.

نویسنده کتاب، تاریخ را طوری سر هم بندی می کند که ابتدا نشان دهد زندانی همه حرفهایش را زده و همه چیز را لو داده است. اما در صفحات بعد سناریو نویس نتوانسته همه چیز را به هم بچسباند و لذا گوشه هایی از آن پرده کنار می رود. وقتی زندانی قرارهای سوخته یا اطلاعات سوخته را می گوید، نویسنده مذبوحانه با ساختن سناریوهای بی پایه مارک «لو دادن اطلاعات» به رفقا می چسباند. نمونه کامل این شیوه مبتذل در مورد رفقا مسعود احمد زاده، عباس مفتاحی، اعظم روحی آهنگران، بهروز دهقانی و... به کار رفته است.

محمود نادری در نهایت، کار ساواک را «یافتن حقیقت» می داند. اما به این سوال جواب نداده است که یک چریک فدایی که در هنگام دستگیری به هیچ دنیای دیگری جز همین دنیا اعتقاد ندارد و قرص سیانوریش را می خورد تا زیر شکنجه اطلاعات ندهد، یعنی جانش را آگاهانه فدا می کند، چگونه می تواند داوطلبانه و بدون فشار و شکنجه «حقیقت» را در اختیار بازجویانش بگذارد؟ به طور طبیعی چگونه می شود به این بازجویها آن گونه که نویسنده در صفحه ۲۰ می نویسد جنبه «روانشناختی» داد؟

انسان در حرکت به طور طبیعی می تواند اشتباهاتی مرتکب شود و خطا ناپذیر بودن، فقط در مورد کسانی صادق است که هیچ حرکتی نمی کنند. برای رهیافت شیوه های موثرتر همراه با تغییر و تحولات زمان و مکان، نقد رویدادهای گذشته امری لازم است تا بتوان با تکیه به دستاوردها و تجارب آن به ساختن امروز و آینده پرداخت. اما شیوه وزارت اطلاعات و هرکس که بدین شیوه صحنه بگذارد نقد نیست بلکه تحریف و ساختن یک تاریخ جعلی مبنی بر نیاز امروز حاکمان است.

نویسنده کتاب، در پیشگفتار، (صفحه ۲۰ و ۲۱) مبارزه مسلحانه در ایران را «تقلید» از انقلاب الجزایر و... می داند. اما در مورد جنبش جهانی در آن زمان می نویسد: «این مبارزات از سوی جوانانی هدایت و رهبری می شد که نظم امپریالیستی را بر نمی تابیدند و می خواستند «طرحی نو در اندازند». کینه ورزی نویسنده نسبت به چریکهای فدائی خلق به حدی است که او دیدگاه خود نسبت به شرایط جهانی آن زمان را در مورد چریکهای فدایی خلق تعمیم نمی دهد و وقتی نوبت ایران می رسد آن را تقلید و وابسته بودن ارزیابی می کند و می نویسد: «مبارزه مسلحانه در ایران نیز با الهام و یا به عبارت صحیح تر با تقلید از این مبارزات آغاز شد.» و این گروهها «نوع و شیوه مبارزه مسلحانه را از آنان وام می گرفتند».

در اینجا نویسنده به صراحت از رژیم شاه و سیستم ساواک دفاع کرده است. زیرا شاه هم تلاش می کرد که این مبارزان کمونیست که اساس کارشان عدم وابستگی به قطبها بود را وابسته، جلوه دهد. شرایط ایران در آن زمان با دیکتاتوری عنان گسیخته چیز جدایی از شرایط کشورهای دیگر نبود که جوانان آن می خواستند «طرحی نو در اندازند». اتفاقاً شرایط دیکتاتوری ایران، فضا را حتماً برای حرکتهایی که مبارزان و دانشجویان دیگر کشورها به صورت علنی می توانستند انجام بدهند به جوانان ایران نمی داد. کتاب چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷، از تمامی گزاره های مردسالارانه و ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی برای ارائه تصویر منفی از زنان فدایی استفاده کرده است.

محمود نادری با آوردن بخشهایی از برگه بازجویی در لابلای حرفهای خود، دروغهایی پشت هم ردیف می کند. معلوم نیست در مورد اسامی که به کار می برد و به آن فرانس می دهد، نوشته ساواک مینا است یا نوشته زندانی و یا حرفهای نویسنده کتاب که در موارد بسیاری حرفهای خود را به حساب برگه های بازجویی می گذارد.

در کتاب وزارت اطلاعات به ویژه در مورد نقش زنان از این شیوه استفاده شده است. نویسنده نقش زنان را توجیه خانه های تیمی، کار تایپ و پلی کپی بر شمرده است. این نظر دقیقاً ناشی از دیدگاه مردسالارانه نویسنده است. چرا او نمیگوید برای شکل دادن به یک خانه تیمی، مردی که همراه رفیق زن است نقشی برای توجیه خانه ندارد. با چنین دیدگاه مردسالارانه است که پیوستن آنها به مبارزه را دنباله روی از دیگری میدانند. اگر دنباله روی بوده چرا نمیگوید که همه این کارها توسط رفقای مرد هم صورت گرفته است. اکثریت مطلق زنانی که به سازمان چریکهای فدایی خلق پیوستند افرادی تحصیل کرده و یا دانشجو بودند. اگر خود را در شرایط ۴ دهه پیش قرار دهیم ورود زنان به جنبش چریکی و در کنار مردان در سنگر مبارزه عیله دیکتاتوری قرار گرفتن پدیده ای مهم و بی سابقه در ایران بود. این زنان افرادی بودند که می توانستند زندگی راحت داشته باشند و با بستن چشمهای خود به حوادث و رویدادها، زندگی کنند.

کتاب می خواهد وانمود کند که زنان به شمول مردان فدایی از دانش تئوریک برخوردار نبودند. مردان با «عشق» به اسلحه و زنان به عنوان موجوداتی درجه دوم و به دنبال مردان، وارد این جنبش شدند. هر کسی اگر شلاقی به بدنش خورده باشد و یا رعب و وحشتی که ماموران ساواک برای شکار مردان و زنان مبارز راه انداخته بودند را دیده باشد، بوی این حرف را می فهمد. در آن دوره مطالعه و داشتن کتاب، فرد را در ردیف کسانی قرار می داد که با دیگران فرق داشت. شناخت و دانش امری نسبی است. رزمندگان فدائی با دانشترین و آگاهترین افراد جامعه خود بودند. اگر گفته شود که دانش جامعه در کل محدود بود، یکی از علتهای بزرگ آن ساختار دیکتاتوری حاکم بود و در نتیجه ایراد این امر به حافظان دیکتاتوری و استبداد در ایران بر میگردد. در آن زمان زنان فدایی از جمله آگاه ترین زنان بودند. البته انتخاب مبارزه در انحصار افراد تئورسین نیست. بر عکس، کشیدن زنان و مردان از اقشار متفاوت و نیز در سطحهای متفاوت به مبارزه هنر یک سازمان انقلابی است. بودن مادران در این سازمان نشان دهنده تاثیرگذاری این جنبش بوده است. اگر قبول کنیم که مبارزه با وضع موجود یک انتخاب است و این انتخاب از عهده هر کسی بر نمی آید پس وجود افراد گوناگون و در سطوح گوناگون خود دلیلی بر وجود پایگاه اجتماعی فدائیان بوده است.

از نگاه نویسنده کتاب کارهای انتشاراتی اهمیت ندارد. در حالی که همین کارها را رفقای مرد هم انجام می دادند و رفقای زن و مرد بستگی به توانایی خود مسئولیتهای مشترکی به عهده می گرفتند.

در صفحه ۷۰۳ کتاب، افسرالسادات حسینی را «دست و پا چلفتی» معرفی می کند و از قول یک زندانی دیگر او را فردی معرفی می

کند که «تقریباً آگاهی تئوریک او نزدیک به صفر بود.»

در مورد نزهت الاسادات روحی آهنگران در صفحه ۴۹۲ به نقل از بازجویی مرتضی ماهرویان نوشته شده است که: «در سال ۴۵ چندین بار او را در دانشگاه دیدم که اکثر اوقات نیز به اتفاق برادرش اصغر روحی آهنگران بود. او در اعتصابات دانشگاه شرکت می کرد و تقریباً در دانشگاه او را به این عنوان می شناختند. چندین بار که او را در سال ۴۵ به همراه برادرش در دانشگاه دیدم نظریات چپ او مشخص می شد و بهمن نیز از نظر روانی تحت تاثیر شخصیت او بود.» می بینیم که خود این کتاب نیز اذعان می کند که شخصیت نزهت دیگران و منجمله برادرش را تحت تاثیر قرار می دهد. از این رو نویسنده کتاب تلاش می کند تا شخصیت این رفیق برجسته را تخریب کند.

در صفحه ۵۸۷ در مورد این رفیق می نویسد: «نزهت السادات روحی آهنگران چهره ای دوگانه است. چرا که هم در ازدواجهای تاکتیکی برای دیگران نقش داشته است و هم زندگی خود او، قربانی گسیختگی سازمانی شده است.» نفوذ انکارناپذیر نزهت السادات روحی آهنگران که دبیر ریاضی بود بر شاگردانش، برای مثال رفقا زهرا آقایی قلهکی و زهره مدیر شانه چی آن چنان بود که نویسنده مجبور شده به آن اعتراف کند و بنویسد: «رفتار نزهت روحی آهنگران موجب شیفتگی دانش آموزان مدرسه به آموزگارشان شده بود.»

پس از این اعتراف مرحله تخریب را شروع می کند و داستان را به گونه ای سرهم بندی می کند گویا علاقه این دو به نزهت، محرومیت از محبت، مشکل خانوادگی بوده است. گویا سازمان با همه ریسکهایش و منجمله ریسک جانی، آژانس همسر یابی تاکتیکی و سازمان خیریه ای برای تربیت محبت بوده است. در مورد رفیق زهرا آقایی قلهکی اظهار نظر می کند که «از کمبود محبت و توجه در خانواده رنج می برد»

آیا در آن شرایط که قوانین دست و پاگیر شریعت امروزی در کار نبود، راههای آسان تری برای این زنان برای رهایی از مشکلاتشان وجود نداشت که مجبور شوند سلاح گرفتن را انتخاب کنند و جانیشان را در رویارویی با دشمن از دست بدهند؟ محمود نادری تلاش می کند تا منطبق با نگرش زن ستیزی خود از شیرین معاضد و مرضیه احمدی اسکویی که در درگیری خیابانی در برابر چشم مردم با ماموران جنگیدند، تصویری به عنوان زنان معمولی نشان دهد.

در مورد مرضیه احمدی اسکویی که به عنوان یک چریک فدایی و یک روشنفکر برجسته شناخته شده است، او را انزوا طلب و بدبین به همه، معرفی می کند. مرضیه ای که در دانشگاه از عناصر فعال اعتصابهای دانشجویی دانشسرای عالی بود. او در اعتصابات اسفند ماه سال ۴۹ نقش رهبری داشت. بعد از تعطیلی دانشسرای عالی در خرداد سال ۵۰ در همین رابطه دستگیر شده و زیر فشار قرار گرفت و بعد از آزادی زیر کنترل مداوم بود. وی سپس به اسکو تبعید شد.

مرضیه احمدی اسکویی می نویسد: «من نمی خواهم با نویسندگی زندگی کنم بلکه می خواهم قصه هایم را با زندگیم بنویسم.» وی با پیوستن به سازمان، علاوه بر نوشتن، در فعالیتهای سازمان به عنوان یک کادر شرکت فعال داشت. از وی داستانهایی مانند «دختران کولی» «نخستین مرگ» و نیز اشعار زیادی بر جای مانده است.

رفیق اشرف دهقانی در کتاب «حماسه مقاومت» در مورد شیرین معاضد می نویسد: «زحمت تایپ نوشته های مرا رفیق شیرین معاضد کشید. همچنان که آثار دیگری از سازمان در آن مقطع اغلب توسط او تایپ می شد. انجام این کار با توجه به امکانات موجود و لزوم شدید مخفی کاری واقعا دشوار بود. برای این که صدای تایپ به بیرون نرود شیرین با استفاده از لحاف و تشک، در گوشه ای از اتاق، اتاقکی درست کرده بود که تنها جا برای نشستن خودش (روی زمین) و تایپش را داشت.» وزارت اطلاعات نمی تواند سطح این کار را پایین آورده و ذره ای از ارزش آن بکاهد. رفیق شیرین معاضد رفیقی بود که اسفند سال ۱۳۴۹ در ارتباط با رفیق حمید اشرف وارد کار مخفی شد و زندگی پربارش او را به یکی از ارزنده ترین رزمندگان فدایی تبدیل کرد.

همین حد هم که در مورد شیرین نوشته شده، یعنی ثبت رویدادها و فعالیتهای سازمان، کار مهم و قابل ارزش است. اشرف دهقانی به تکثیر این کتاب توسط ابراهیم پوررضای خلیق اشاره می کند. ملاحظه می شود که در انتشارات سازمان هم زنان و هم مردان بستگی به توانایی آنان نقش داشته اند و تایپ کردن فقط کار زنان نبوده است

نویسنده کتاب در صفحه ۵۹۵، برای مخدوش کردن چهره اعظم روحی آهنگران می نویسد: «سرعت عمل قلهکی در تخلیه و ترک خانه چنان بود که حسادت اعظم روحی آهنگران را برانگیخت.»

وی در صفحه ۸۲۲، همه عقده های زن ستیزانه اش را یک جا خالی می کند و می نویسد: «نقش زنان در گروه کاملا تعریف شده و مشخص بود؛ در آغاز توجیه خانه تیمی و سپس در صورت داشتن صلاحیت، مشارکت در عملیات، دلدادگی خصوصا اگر به رابطه جنسی بینجامد امری مذموم و در حکم خیانت به گروه بود و خاطی مستحق مجازات مرگ.»

تمام تلاش نویسنده در داستان سرایی اش این است که با استفاده از برگه های بازجویی، که صحت آن هم مورد تایید هیچ منبع مستقلی نیست، تاییدی بر گزاره ضد زن خود بیاورد و زنان فدایی را با فرومایگی تحقیر کند. فراموش نکرده ایم که در آن زمان، وقتی به پایگاههای سازمانهای انقلابی حمله می شد، ماموران ساواک در ردیف مدارکی که به دروغ اعلام می کردند که در پایگاه به دست آورده اند، «قرصهای ضد حاملگی» بود. در این کتاب در جایی رابطه عاطفی بین دو نفر را چنان موشکافانه می آورد و در جایی دیگر فقدان این رابطه را برجسته می کند.

جذب زنان به جنبش فدایی نه به خاطر زن بودنشان یا «توجیه خانه» بلکه به دلیل انتخاب مبارزه و قبول عواقب مبارزه از جانب آنان بود. این اصلی است که نویسنده در برخورد به زنان نادیده می گیرد و بر عکس با وارونه جلوه دادن واقعیت مبارزه سترگ زنان فدایی را مخدوش می کند.

زنان فدایی مبارزانی بودند که مرگ را به لرزه در آوردند. دستاورد شرکت وسیع زنان در جنبش مسلحانه، مداخله فعالانه بی شمار زنان در دوران انقلاب و جذب آنها در سازمانهای سیاسی بعد از انقلاب بود. طبیعی است وزارت اطلاعات آخوندها، کسانی را که دوشادوش مرگ و پیشاپیش مرگ، در لباس زنانه خود یا به عبارتی رساتر با هویت زنانه خویش برای تغییر شرایط به پا خاستند را بر نتابد و چنین بی شرمانه آنان را تحقیر کند.

زنان فدایی در جنبش چریکی فدایی خلق، نقشهای جاودانهای داشتند. از شرکت در عملیات مسلحانه، عضویت در کمیته مرکزی، رویاروییهای مستقیم با ساواک، تحمل شکنجه و قرار گرفتن بر تیرک اعدام؛ نقشهایی که هیچ انگاره مردسالارانهای نمی تواند آن را از تاریخ پاک کند.

یاد رفقا مهنوش ابراهیمی، پوران یدالهی، مرضیه احمدی اسکویی، معاضد (فضیلت کلام)، نزهت السادات روحی آهنگران، رفیق پروین فاطمی، پری ثابت، فاطمه حسن پور اصلیل، فاطمه (شمسی) نهران، فاطمه اقدرنیا، لادن آل آقا، مهوش حاتمی، عزت غروی، فریده غروی، زهره مدیرشانه چی، میترا بلبل صفت، مریم شاهی، مینا طالب زاده، نسترن آل آقا، رفیق گلرخ مهدوی، فاطمه حسینی ابرده، طاهره خرم، افسرالسادات حسینی، نادره احمد هاشمی، سیمین توکلی، اعظم روحی آهنگران، رفیق زهرا آقایی قلهکی، فردوس آقا ابراهیمیان، رفیق صبا بیژن زاده، غزال (پریدخت) آیتی، سیمین پنجه شاهی، رفیق نسرن پنجه شاهی، رفیق رفعت معماران بناب، که با نقش خود در مبارزه مسلحانه طی سالهای ۱۳۴۹ تا بهمن ۱۳۵۷، درسهای مهمی به ما آموختند را گرامی می دارم و برای من همیشه آنان نمونه انسانیت، فداکاری، عشق و انتخاب آگاهانه خواهند بود.

نادیده گرفتن شرایط بازجویی و تحقیف شرایط فشار و شکنجه از شگردهای نویسندگان کتاب است.

برای نمونه در مورد شهاب رضوی که یک روز بعد از دستگیری زیر شکنجه جان می بازد در صفحه ۵۹۲ می نویسد: «شهاب رضوی از ضرباتی که به او وارد شده بود؛ اظهار ناراحتی و درد می کند. او را برای درمان به بیمارستان شهربانی بردند. اما معالجات موثر واقع نگردید و در ۲۶/۳/۵۲ فوت کرد.

در مورد بهمن روحی آهنگران نوشته است که اعتراف وی باعث دستگیری و ضربه زدن به خانه های تیمی شده است. در حالی که در صفحه ۶۳۳ مجبور می شود به شکنجه اعتراف کند و می نویسد: «سببیت کمیته مشترک به هنگام دستگیری بهمن روحی آهنگران و شکنجه وی در مراحل مختلف بازجویی چنان بود که پاهای او سیاه شد. به همین علت او را به بیمارستان ۵۰۲ ارتش منتقل کردند و زیر عمل جراحی رفت.» معلوم نیست چطور این رفیق با تنی تکه تکه شده همراه اکیپهای گشتی برای شناسایی خانه های تیمی می رفته است؟

کسانی که روزهای پر شور انقلاب بهمن را به یاد دارند، دروغ محمود نادری که مدعی است «مردم همه دست در کار انقلاب و برچیدن بساط دیکتاتوری بودند، اقدامات چریکها آشکارا فرقه ای و انزواجویانه بود»، کاملاً آشکار است. نویسندگان کتاب بی شرمانه جنایاتی که توسط ساواک صورت گرفته است از شانۀ ساواک برداشته و به پای مبارزانی گذاشته که برای آرمانهای عدالت خواهانه خویش جانشان را فدا کردند. طبیعی است اگر وزارت اطلاعات مسئولیت رژیم پهلوی در کشتار فرزندان کشورمان را قبول کند، نمی تواند این گونه بی محابا سیمای جنبش فدایی را مخدوش کند. نادری در صفحه ۸۲۰ می نویسد: «بنابراین، سلاح تقدیس گردید و این همان ضعف بنیادین چریکها بود که بر پایه آن خطاهای بی شماری را به قیمت نابود ساختن یک نسل مرتکب شدند.»

این اتهام بزرگی است که نسبت دادن آن به شکلی ناعادلانه فقط از دستگاه یک دیکتاتوری مذهبی بر می آید. در گرانیگاه این برخورد، منافع مشترک دیکتاتورها (رژیمهای دیکتاتوری شاه و جمهوری اسلامی) در یک طرف قرار دارد و در طرف مقابل آنها مبارزان و مظلومان قرار دارند.

در رژیمهای دیکتاتوری وقتی عضوی از خانواده یا به میدان سیاست میگذارد، اعضای خانواده زیر فشار و سرکوبگری دستگاه اطلاعاتی قرار میگیرند. چیزی که در جمهوری اسلامی به خوبی دیده شده است. که چه طور یک خانواده از مادر سالخورده تا فرزندان کوچک همگی گرفتار پنجههای سرکوب میشوند. نگارنده این کتاب به جای محکوم کردن عاملان این نوع برخورد، برای سرکوب زنان و مردان مبارز، این موارد را هم به پای ضعف چریکها و خانواده هایشان میگذارد.

در صفحه ۷۱۶ می نویسد که «عدم همراهی "توده" با مبارزه مسلحانه سهل است؛ بلکه نزدیکترین افراد به اعضای متواری گروه بنا به هر دلیلی با ساواک و علیه فرد متواری همکاری میکردند.» وی برای نمونه در میان این بیشماری رزمندگان فدایی که در صفوف چریکهای فدایی خلق فعال بودند به دو مورد اشاره می کند بدون آن که شرایط این موارد را تشریح کند.

نویسنده در مورد عضوگیریها به شکلی تاریخ نگاری میکند که گویا این عضوگیریها بر اثر فشار فامیلی و دوستی صورت گرفته است. در حالی که این طور نبود. مثلاً من خودم در آن زمان یک دانش آموز بودم و برای وصل به سازمان تلاش می کردم. روزی که توانستم با خشایار سنجر تماس بگیریم، این خود من بودم که مصرانه از او قرار خواستم. به یاد دارم که رفقا خشایار سنجر و اعظم روحی آهنگران از تمام خطراتی که یک مبارز را تهدید میکند، مثل زندان، شکنجه و اعدام برایم صحبت کردند. چرا که آنها نمیخواستند که من چشم بسته راهی را انتخاب کنم. بعد از حماسه سپاهکل، شور و شوق بسیاری در مدارس بین دانش آموزان وجود داشت. بر خلاف تیتروزنامههای آن زمان که رزمندگان فدایی را «خرابکاران» مینامیدند، در بین دانش آموزانی که من با آنان در تماس بودم چریکهای فدایی به اسطوره تبدیل شده بودند.

در همینجا لازم است به افشای دروغی نیز پردازم که در صفحه ۵۶۲ کتاب، از قول بازجویی من به رفیق خشایار سنجر نسبت دادهاند. گفته شده است که گویا من در بازجویی خود گفتم که خشایار «جائی که فاتح را کشته بودند نشان داد» و یا «جائی را که نیک طبع را کشته بودند نشان داد». این سخنان دروغ محض میباشند و خود نمونهای است که جعلی بودن بازجوییهای مورد استناد نویسندگان را کاملاً آشکار میکند.

کتاب نویس وزارت اطلاعات در صفحه ۷۲۱، جنبش فدایی را به دادگاه برده و همچون بیدادگاههای جمهوری اسلامی برای آنها جرم تراشیده و حکم کرده که جنبش مسلحانه «بدون کسب موفقیتی درخور، چنان که تبلیغ می شد و یا انتظار می رفت به خاموشی گرایید و پرونده آن بدون آن که نمره قبولی در جهت «نبرد با دیکتاتوری شاه» دریافت کرده باشد، بسته شد.» سوال از محمود نادری این است که اگر آن پرونده جنبش فدایی بسته شده، چرا دستگاه عریض و طویل وزارت اطلاعات با صرف بودجه های کلان و با زیر و رو کردن پروندهها و با دست بردن در بازجوییها و با تحریف حقایق این پروندهها را در یک کتاب قطور، که جلدهای بعدی آن هم در راه است، دو باره آنرا باز میکند؟

آیا این خود نشان دهنده این نیست که از نگاه مبارزان نسل کنونی، پرونده جنبش فدایی درسهای بسیار برای آموختن دارد؟ و آیا تلاش وزارت اطلاعات برای مخدوش کردن سیمای یک جنبش اصیل، دلیل روشنی برای این که بگوئیم چریکهای فدایی خلق نیروی موثر و مداخلهگر در آن دوران بودند نیست؟

آذر ماه ۱۳۸۷

Zinat_mirhashemi@yahoo.fr